

بنا به اهمیت شناسایی و ارزیابی سازمان ها، نهادها، پیشگامان، فعالان، چهره ها و افتخارآفرینان ایرانی تبار- آنان که به قول حافظ سالک در کوی نیکنامی هستند و به نام شان می توان گنجانگ سربلندی سر داد - و همچنین ثبت تحولات جامعه ایرانی در کاتادا تلاش خواهیم کرد که با ارائه این گفتگوها گام های اولیه برای تدوین تاریخ مهاجرت ایرانیان در کاتادا برداشته شود. در این گفتگو با خانم پروانه میثاقی یکی از پیشگامان آموزشی زبان فارسی و پایه گذار برنامه قابل تقدیر **زنگ قصه** آشنا می شویم.

خانم میثاقی، لطف کنید و شمه ای از شرح احوالات خودتان را با خوانندگان ما در میان بگذارید.

در تهران متولد شدم، از دانشگاه ادبیات و علوم انسانی فارغ التحصیل شدم و در کاتادا هم رشته کتابداری را در سنکا کالج بتمام رساندم. و همچنین چندین دوره در ارتباط با آموزش زبان های میراثی را در دانشگاه تورنتو گذراندم. در تهران مدت کوتاهی تدریس کردم و بعد مدیریت کتابخانه دفتر مطالعات و آموزش فنی سازمان تربیت بدنی را عهده دار شدم.

بعنوان کارشناس ارشد در این دفتر به کار تحقیقی می پرداختم و در آن مدت چندین مقاله و دو کتاب چاپ کردم. در حال حاضر سرپرستی کلاسهای فارسی مدرسه تورن هیل را بعهده دارم که شامل ۱۴ کلاس است و بیش از ۳۴۰ دانش آموز دارد و همچنین عضو کمیته تهیه کنندگان برنامه درسی زبان های میراثی آموزشی International Language Elementary Curriculum در هیأت آموزشی در منطقه یورک هستم و همچنین بنیانگذار و مسئول برنامه زنگ قصه در کتابخانه فرویو.

من در خانواده ای فرهنگی بزرگ شدم. مادر بزرگم خاتم فرهیخته ای بود که سه دخترش را تشویق به کار فرهنگی کرده بود. بهمین دلیل مادر و دو خاله ام هر کدام مدیر یکی از مدارس تهران بودند.

بنابراین من به نوعی همیشه با مسئول مدرسه و دانش آموز و غیره در ارتباط بودم. دانشجوی دانشگاه بودم که از طریق معلم پیانوئی که داشتم (خاتم ماری یقیناً از زبان) به کارهای هنری فرهنگ و هنر علاقمند شدم. اولین جزو اولین گروهی بودند که کار آموزش پیانو همراه با شعرهای کودکانه را برای سنین ۵ ساله در وزارت فرهنگ و هنر آغاز کرده بودند.

بدلیل علاقه شخصی داوطلبانه او را در ترتیب کنسرت های کوچکی که برای کودکان ترتیب می داد همراهی می کردم و بسیار هم لذت می بردم.

چه سالی به کاتادا آمدید و از چه زمانی به فعالیتهای آموزشی زبان فارسی روی آوردید؟ آیا شرایط سیاسی اجتماعی کاتادا برای حمایت از زبان های قومی از امروز مساعدتر بود؟

من سال ۱۹۸۴ به کاتادا آمدم و بخوبی بیاد دارم از طریق دوستان و بستگانی که در اینجا داشتیم متوجه شدم در تورنتو مرکز آموزش زبان فارسی هست.

برای ثبت نام فرزندانم به تازگی مراجعه کردم و در فرمی که آقای بهرام پاریسی در اختیار والدین می گذاشت نوشته شده بود در چه رشته ای فعالیت دارید و می توانید مدرسه را همراهی کنید؟ با توجه به تجربه ای که داشتم، قسمت کارهای هنری (گروه کر، سرود خوانی و موسیقی) را علامت زدم. و از همان ابتدا کار داوطلبانه با این مرکز را آغاز کردم و همان سال در برنامه نوریستی مسئولیت تعلیم آواز دسته جمعی گروه کودکان مدرسه را بعهده گرفتم. در ضمن در طول سال با سیستم آموزشی تدریس زبان فارسی در کاتادا آشنا شدم.

تجربه دیگری که برابم بسیار بار ارزش بود کار داوطلبانه ای بود که روزانه در مدرسه لیلین Lilian کسب کردم. این کار را به راهنمایی خاتم مریوخی انجام دادم. در آن زمان این لولی مدرسه نمونه ای بود که تعدادی

اینجا باید اضافه کنم اگر آموزگاری بخواهد در کارش موفق باشد بایستی علاوه بر دو ساعت و نیم تدریس در کلاس، حداقل ۱۰ تا ۱۵ ساعت برای برنامه ریزی و تدوین محتویات درسی در منزل کوشش کند. از کلیه منابع (کتابهای جدید چاپ شده، آخرین تحولات ادبیات ایران مطلع باشد) نمیتوان امروز روش تدریس ده و پانزده ساله گذشته را اعمال کرد مثل هر کار دیگری بایستی با آخرین متد آشنایی پیدا کرد و ایده های تازه ای را به اجرا گذاشت.

امروز زمانی نیست که از شاگردان کلاس بخواهیم به سبک قدیم شعر کتابشان را حفظ کنند. اصلاً آنها ضرورت آنرا حس نمی کنند ولی می توانیم با گذاشتن آهنگی بر آن و شنیدن ملودی فشنگی آنها را تشویق بخواندن کنیم و با تکرار آن بچه ها در همان کلاس شعر را حفظ شوند. من به یاد دارم برای شعر سرزمین من ایران که در کتاب اول است آهنگی تنظیم کردم و بچه ها به سرعت با خواندن و تکرار آن یاد گرفتند. سال بعد همین شعر را برای گروه کودکان بکار بردم و آنها هم بر راحتی خواندند.

بنابراین بایستی در صدد باشیم که روش های قدیمی را با روش های تازه جایگزین کنیم. ناگفته نماند که اینکار ها نوع و علاقه شخصی هم می خواهد. بنابراین آموزگار علاوه بر توانایی تدریس بایستی نوع و خلاقیت شخصی هم داشته باشد.

اما در مورد حمایت از زبان های قومی، بایستی بگویم بله آن زمان امکانات بیشتر و سهل تر در اختیار زبان میراثی گذاشته می شد و بودجه بیشتری هم به آن تخصیص داده بودند. تعداد شاگردان کلاس محدودتر بود و کلاسها با کمتر از ۲۰ دانش آموز هم تشکیل می شد، در صورتی که در حال حاضر حداقل تعداد ۲۵ شاگرد در یک کلاس شرط اصلی تشکیل کلاس است و حتی گاهی در بعضی از کلاسها ۳۲ دانش آموز هم حضور دارند، بدون کمک آموزگار! و همین امر می تواند بزرگه کار کلاس را پایین بیاورد، بخصوص در کلاسهایی که سن و سطح توانایی شاگردان متفاوت است.

خاتم میثاقی اگر این را بپذیریم هر فرهنگی و جامعه ای یک ذات درونی (Innerself) داشته باشد به گمان من برای جامعه ایرانی این خویشتن

زنگ قصه از چه سالی به صدا درآمد. تا آنجا که می‌دانم از یک دهه نیز گذشته است... این فعالیت دقیقاً مستلزم کار داوطلبانه و گروهی بوده است. دوست دارید درباره این نمونه موفق کار گروهی که علاوه بر اهمیت زبان فارسی جلوه‌های نمایشی و موسیقایی والایی دارد خاطرات خود و همکاران را با ما در میان بگذارید؟

زنگ قصه از یازده سال پیش آغاز بکار کرد. زمانی که من دانشجوری رشته کتابداری بودم با پروژه ای که در کتابخانه فروبو داشتم به این فکر افتادم که برنامه خاصی برای کودکان تدارک ببینم.

پیشنهادم را با جزئیات برنامه با نام زنگ قصه به کتابخانه فروبو ارائه دادم. بعد با ملاقاتی که با مسئولین کتابخانه بعمل آمد کارم را شروع کردم.

خوشبختانه علاقه بچه‌ها و استقبال والدین موجب شد که این برنامه تا به امروز ادامه پیدا کند. در ضمن با توفیقی که با کتابخانه بعمل آمد هر ساله در ایام تعطیلات بهاره که مصادف با نزدیک شدن عید نوروز است تئاتر این کتابخانه را برای اجرای برنامه مخصوص زنگ قصه در اختیار می‌گیرم.

من در این برنامه بچه‌ها را با قصه‌گویی آشنا می‌کنم، نه تنها خودم برایشان قصه می‌گویم به آنها روش قصه‌گویی را یاد می‌دهم و از آنها می‌خواهم هر بار تعدادی از بچه‌ها کتاب قصه با خود بیاورند و قصه‌گویی را یاد می‌دهم و از آنها می‌خواهم هر بار تعدادی از بچه‌ها کتاب قصه با خود بیاورند و قصه‌ها را برای دوستانتان تعریف کنند.

در این راه هر ساله آخرین کتابهای قصه چاپ شده ایران را سفارش می‌دهم.

به جرات می‌توانم بگویم کمتر کتاب قصه ای است که نخوانده باشم. علاوه بر قصه‌گویی، خواندن شعر دسته جمعی، اجرای نمایش، سرگرمی‌های کودکان، و برای گروه بزرگتر مسابقات کتابخوانی روش‌هایی است که من بکار می‌گیرم. این برنامه چهارشنبه هر هفته در اتاق قصه‌گویی این کتابخانه برگزار می‌شود.

معمولاً بعد از دسامبر فکر تدارک برنامه نوروزی هستم. از بین این کتاب قصه‌ها، قصه‌ای را که بچه‌ها دوست دارند انتخاب می‌کنم و سعی می‌کنم بر اساس آن به زبان ساده و موزیکال نمایشنامه‌ای تنظیم کنم که بچه‌ها بتوانند در برنامه نوروزی اجرا کنند.

اما در مورد اجرای برنامه نوروزی کودکان که سالانه در تئاتر کتابخانه انجام می‌شود بایستی بگویم همانطور که همیشه اشاره کرده‌ام، گروه بزرگی از والدین و آموزگاران داوطلب من را پاری می‌کنند تا این برنامه به اجرا گذاشته شود. شاید بد نباشد وقت را غنیمت دارم و از تعدادی از آنها که حد اقل حدود نه سال را با من بطور مداوم همکاری کرده‌اند یاد کنم و سپاسگزاری کنم. خاتم‌ها بهروان قمری، جلابیان و مکی. هر کدام مسئولیت خاصی را بعهده داشته‌اند.

خاتم بهروان مدیریت کامل پشت صحنه و تقسیم کار بین داوطلبین، خاتم قمری مسئول توزیع بلیت و نظم و اداره بچه‌ها تا ورود به صحنه، خاتم جلابیان مسئول سفره هفت سین و شیرینی بچه‌ها، خاتم مکی هماهنگ کننده اجرای برنامه روی صحنه (نور، صدا و پرده). و در کنار این دوستان، داوطلبین دیگری با ما همکاری می‌کنند که هر سال باعث بالا رفتن کیفیت کار می‌شوند و کوشش بسیار با ارزش و قابل تقدیر است.

به خصوص جوانان که ما آنها را شدیداً به همکاری تشویق و دعوت می‌کنیم و همه امیدمان این است که چنان این علاقه در آنها ریشه بگذارد که در آینده نزدیک، آنها برگزارکننده این برنامه‌ها باشند.

مسئولیت که خردتان شاهد بودید ما حدود ۹۰ دانش‌آموز از سنین چهارم و نهم ساله تا یازده ساله در پشت صحنه داشتیم که مدیریت و به نظم و ترتیب اجرا شدن برنامه آنها کار دشواری است. گریم کردن، لباس عوض کردن بچه‌ها و کلیه جزئیات که بایستی مو به مو انجام می‌شد تا برنامه آنچنان به نظم به نمایش گذاشته شود که شما شاهد آن بودید.

شاید بواقع بتوانم بگویم این بهترین نمونه کار گروهی داوطلبانه است که در عرض این سالها توسط خاتم‌ها انجام شده است.

اجازه بدهید دلیل آن را هم روشن کنم. همکاری و کار گروهی با اختلاف سلیقه و نظرات متحد کار آسانی نیست، ما هم اینکار را با هم تمرین و تجربه می‌کنیم، هر کدام مسئولیت کاری را بعهده داریم.

خوب اجرا شدن برنامه کودکان هدف مشترک و نهایی ما است. بنابراین همه در یک راه کوشش می‌کنیم. هر ساله بعد از اجرای برنامه، جلسه‌ای در مورد مشکلات و مسائل داریم که با هم مرور می‌کنیم و برای رفع آن نظرات و پیشنهاداتی ارائه می‌دهیم.

لازم است اضافه کنم معمولاً مشکلات ما بیشتر متوجه برخورد با والدین است و کمتر مشکلی با بچه‌ها داریم.

من شخصاً اعتقاد دارم اگر روزی همه بچه‌ها در چشم ما مسئولین، همکاران و والدین یکسان باشند و خود محوری از بین برود، اساسی‌ترین مشکلات ما بر طرف می‌شود. کار برای کل بچه‌ها است نه برای بچه‌ها، بچه‌ها تو، برای بچه‌های ما.

خانم میثاقی، من درباره بچه‌های خودم و برخی دیگر به این نتیجه رسیده‌ام که در مدارس به اصطلاح Heritage وزنه و جهت‌گیری آموزشی بر اساس مکالمه است و اگر با تلاش خانواده همراه باشد بچه‌ها به اصطلاح زبان پل می‌کنند... ولی در مدارس غیر انتفاعی که دروس ایرانی را به بچه‌ها می‌آموزند تأکید بسیار (البته مثبت) در خواندن و نوشتن است... آیا بین این تجربه‌های وجود دارد؟ آیا زمینه‌ها احداث مدارس که این دو را تلفیق کند وجود دارد؟

شما می‌دانید چهار عنصر اصلی زبان آموزی: صحبت کردن (مکالمه)، گوش کردن، خواندن و نوشتن است. در برنامه درسی کلاسها که توسط Board هیئت آموزشی تعیین می‌شود حتی درصد این عناصر برای هر کلاس متفاوت است بطور مثال در کودکتان ۸۰ درصد برنامه آموزش شلگردان کلاس بر اساس مکالمه دانش‌آموزان است. چرا که نیاز یک کودک قبل از خواندن و نوشتن، صحبت کردن و گوش کردن است.

اول بچه‌ها بایستی بتوانند صحبت کنند، مفاهیم را بفهمد و بیان کند و بعد به خواندن و نوشتن بپردازد. شما اشاره به تدریس در مدارس غیر انتفاعی می‌کنید که بیشتر تک‌بعدی بر خواندن و نوشتن است.

من شخصاً از روش تدریس در آن مدارس اطلاع کاملی ندارم ولی تصور می‌کنم برنامه ریزی درسی این مدارس مطابق ایران است و فرض بر آن است که کودکان ایرانی که مدرسه را شروع می‌کنند کاملاً فارسی صحبت می‌کنند، بنابراین برنامه ریزی درسی را با خواندن و نوشتن آغاز می‌کنند.

در صورتی که در کلاسهای فارسی مدارس Heritage فرض بر آن است که بچه‌ها برای یلگیری یک زبان جدید به مدرسه می‌آیند. (بچه‌های متولد شده در کانادا) درست شبیه بچه‌های ایرانی که از ایران به کانادا می‌آیند و زبان انگلیسی را نمی‌دانند و یلگیری را شروع می‌کنند.

بنابراین در هر کلاسی بر اساس درصد تعیین شده، برنامه ریزی درسی پایه‌گذاری می‌شود. بطور مثال در کلاس ششم درصد آموزش مکالمه به ۶۰ درصد کاهش پیدا می‌کند. البته باز بایستی اشاره کنم مدت زمان تدریس بسیار کوتاه است و اگر خانواده‌ها با علاقه و پیگیر برنامه درسی فرزندانمان را دنبال نکنند آن نتیجه‌ای که دلخواه است حاصل نمی‌شود.

اما نمونه‌های بسیار موفق هم وجود دارند، بچه‌هایی که در کانادا بزرگ شده‌اند، فارسی را بخوبی صحبت می‌کنند، می‌خوانند و می‌نویسند. من گمان می‌کنم احتیاج به مدرسه تلفیقی نیست.

شاید بهترین نتیجه از فارسی صحبت کردن بچه‌ها در منزل حاصل شود که این هم مسئولیت والدین است. بنابراین در مجموع می‌توانیم بحث امروزمان را به این جا ختم کنیم که مسئولیت حفظ زبان فارسی در کشورهای بیرون مرزی بعهده والدین، آموزگاران و مسئولین جامعه است.

امید دارم که با همکاری هم بتوانیم این قدم بزرگ را برای فرزندان آینده کشورمان برداریم.

درونی زبان فارسی است - و حول و حوش این زبان است که حافظ، فردوسی، مولوی، خیام را در گذشته و امروز شاملو، نولت آبادی یا سپهری را داریم و باز حول و حوش این زبان است که پاره های مختلف و جودی ایرانی نظیر ژرد، آثری، ترکمنی، پیوند خورده اند - این زبان را در این سوی قیانوسها چگونه حفظ کنیم؟

من تصور می کنم برای حفظ این زبان باید چند عمل ترکیبی و پیوسته را بررسی کرد! علاقه و همکزی والدین - ایجاد فضای مناسب آموزش - برانگیختن انگیزه و علاقه کودکان به یادگیری. اجزه بهید اول در مورد والدینی بحث کنیم که فرزندان بسیار کوچک دارند.

اگر علاقه شخصی این والدین نباشد و آنها نخواهند، بچه ها نمی توانند هرگز به این موضوع پی ببرند که دانستن زبان فارسی مورد نیاز است. برای اینکه می توانند در مهد کودک های غیر ایرانی بزرگ شوند به محیط غیر ایرانی بروند و احساس نیاز به دانستن این زبان را هم نداشته باشند.

اگر در منزل با آنها فارسی صحبت نشود، معاشرین و دوستان ایرانی هم نداشته باشند. چطور در معرض این شناخت قرار بگیرند و یا اهمیتش را احساس کنند!؟



در مورد خانواده هایی بحث کنیم که علاقمند هستند و دانستن زبان فارسی را برای کودکان خود ضروری می دانند و مسئله ما ایجاد فضای مناسب برای یادگیری بچه هاست. در این مورد ایجاد مهد کودک، مراکز آموزشی و مدارس موضوع ما است. حالا چگونه و چطور قابل پرسش است؟

به نوعی می توانم بگویم اگر این پشتیبانی مالی از طریق وزارت آموزش نباشد، گرفتاری ما بطور حتم چند برابر موقعیت فعلی است. یعنی اگر امکانات مدرسه و آموزش از طریق وزارت آموزش در اختیار کامیونیتی قرار نگیرد چه خواهد شد؟ این کلاسها بطور رایگان در اختیار بچه ها قرار نمی گیرد، بنابراین بایستی کامیونیتی، محلی را برای مدرسه در اختیار بگیرد و حقوق آموزش را هم بپردازد و از شاگردان شهریه دریافت کند. حالا چه کسانی برای این کار پیشقدم خواهند شد؟ کدام یک از والدین برای یادگیری زبان فارسی شهریه پرداخت خواهند کرد؟ پرسش قلیل ارزشی است که بنظر من از همین حالا بایستی همه در فکر آن باشند، و راه حل مناسبی تا دیر نشده پیدا کنند.

نکته منفرد در حال حاضر هم در منطقه بورک بعضی از کامیونیتی ها علاوه بر یک روز تعیین شده که وزارت آموزش، مدرسه و آموزش را در اختیار آنها می گذارد، یک روز دیگر را هم باحمایت مالی کامیونیتی خود و با دریافت شهریه از دانش آموزان، زبانشان را تدریس می کنند (فقط) بدلیل این که اعتقاد دارند تدریس دو ساعت و نیم در یک هفته کافی نیست) بنابراین بایستی گفت این جوامع یک قدم هم از ما جلوترند و بیشتر به حفظ زبانشان کمک می کنند. بطور مثال زبانهای چینی و کره ای.

اما قسمت بعدی مسئولیتی است که بعهده ما مریبان و آموزشگران است. دو عمل علاقه و همکزی والدین و فضای مناسب آموزشی فراهم، حالا نقش آموزشگر اساسی ترین بخش است. من اعتقاد دارم اگر شاگرد به کلاس آمد و باصطلاح اولین قدم را برداشت مسئولیت کشاندن او به کلاس و ایجاد ذوق و علاقه او به کلاس متوجه آموزشگر است. این رابطه بسیار حساس و با ارزش است.

آموزگار باید یکبارگی شاگردانش را به دقت بشناسد و به علایق شخصی آنها پی ببرد.

برنامه درسی کلاسش را با شناخت کامل آنها و در سطح توانایی آنها پایه ریزی کند. مطالب جالب متنوع در دسترس آنها قرار دهد. شاگردانی را که ما سه یا پنج سال پیش در کلاس داشتیم با شاگردان امروز متفاوت هستند.

دنایای امروز مرتب در حال دگرگونی است، بنابراین معلم امروز هم باید متفاوت باشد و دیدگاه تازه ای از دنایای امروز داشته باشد. به زبان ساده تر بچه های کلاس بایستی آموزشگر را از جنبه های مختلف قبول داشته باشند. نمی توان در دنایای امروز تدریس کرد و از کلیه تحولات امروز کم خیر ماند.

بچه ها بسیار باهوش هستند و به نوعی آموزشگران را تست می کنند. بچه ها از اینکه مورد توجه آموزشگر باشند بسیار خوششان می آید. به نظر من آموزشگر موفق آموزشی است که بتواند با یکلیک بچه ها رابطه برقرار کند، از علایق شخصی آنها باخبر باشد و به عقاید آنها احترام بگذارد. از آنها نظرخواهی کند و اگر یک جلسه در کلاس حضور ندارند با آنها تماس بگیرند و به آنها بگویند که حضورشان در کلاس مطرح است. استعدادهای آنها را بشناسند و آنها را در آن زمینه تشویق کنند.

بالاخره شاید بهتر باشد بگویم بچه ها باید آموزشگر خود را دوست داشته باشند و تجربه ثابت کرده است بچه ها چنین آموزشگری را که دارای این خصایص هستند دوست دارند، بیشتر از او یاد می گیرند، او را هرگز فراموش نمی کنند و خطرات آنها را در ذهن می سپارند.

همان طور که هنوز من و شما بعضی از آموزشگران و درسهای آنها را به یاد داریم و یادشان را گرامی می داریم، اگر چه سالها از آن دوره می گذرد - تدریس شاید کار دشواری نباشد و بسیاری از آموزشگران بر این باورند که بر آن کار مسلط هستند ولی موفق بودن آموزشگر و محبوب شدن بین بچه ها کار دشواری است. پس ملاحظه می فرمایید این عوامل همگی بایستی درست کار کنند تا بتوانیم به نتیجه مطلوبی که می خواهیم که همان حفظ زبان فارسی است برسیم.

یک اقتصاددان معروف کانادایی به نام David Foot چندی پیش در برآوردی که از لحاظ آماری برای آینده جامعه کانادا ارائه داد ... در آنجا اظهار کرده بود که نسل سوم مهاجران را (منظور فرهنگ حاکم و زبان حاکم) در خود جنب و جلی خواهیم کرد و نشانی خیلی محدود از زبان میراثی باقی خواهد ماند... خاتم میثاقی، واقعا تا چه حد و تا کدام نسل (مثلا نسل سوم یا چهارم) میراث زبان فارسی می تواند در کانادا امتداد داشته باشد آیا شدنی است؟ و اگر شدنی است چه تلاشی از سوی کامیونیتی باید صورت گیرد؟

جواب این سؤال را فکر می کنم تقریبا در پاسخ به سؤال قبلی داده ام ولی فقط خدمتتان عرض کنم اگر ایتالیایی ها و یونانی ها بعد از چهار دهه زبانشان را حفظ کرده اند چرا ما نتوانیم! در ضمن موضوع دیگری که اخیرا من با آن مواجه شده ام که قلیل توجه است این است که در نسل جدید اتفاق دیگری هم افتاده.

من شخصا خودم با چندین مورد آن برخورد داشته ام. آن هم نقش پدر بزرگ و مادر بزرگ ها است.

جالب است بدانید گاه با بچه کوچک ۵ یا ۷ ساله برخورد کرده ام که فارسی صحبت کردن آنها از ملاری یا پدرانشان بهتر است چرا که توسط ملاری و پدر بزرگ ها نگهداری می شوند یا آنها به مسائل درسی آنها رسیدگی می کنند.

با ملاری بزرگی که برای ثبت نام نوه اش شخصا بمن مراجعه کرد و می گفت که عرووش ایرانی نیست ولی او آوردن و بردن نوه ها را بعهده می گیرد و با آنها در منزل کار خواهد کرد.

بنابراین فکر می کنم این جنبه ها را هم بایستی در نظر بگیریم. بخصوص با افزایش جمعیت ایرانیان مقیم تورنتو.